

ممکن است در جایی سرعت عمل بهتر باشد اما آسیب هم زیادی شود.

حداقل در دوران ۱۰ ساله رهبری ایشان، حقانیت این نظریه اثبات شد. چون مشاوران زیادی به ایشان توصیه می کردند که فعلاً کشور مدتی با شورای انقلاب اداره شود و حتی می گفتند قانون اساسی هم نیازی نیست و مردم استبداد زده شاهنشاه دیده را بگذاریم چند سال دموکراسی را تمرین کنند و بعداً قانون اساسی را اجرا کنیم اما امام حتی یک روز را هم از دست ندادند و همان ماه های اول تمام ارکان قدرت ملت را استوار تثبیت کردند.

ولایت فقیه در مهندسی قانون اساسی به عنوان نخ تسبیح اجزای حکومت است. ولی فقیه در قانون اساسی در جایگاه دفاع از حقوق مردم نقش هماهنگ کننده این قوا به سمت منافع مردم و سیاستگذاری های کلان و نظارت کلان است تا از پراکنش جلوگیری کنند. به نظر من طراحی خوبی است که بین حقوق شرعی و ولایت و حقوق اساسی مردم و هم برای اداره درست امور هماهنگی خوبی شده است.

اگر با الزامات قانون اساسی این طراحی به درستی اجرا شود کما اینکه در مقاطعی خوب عمل شده است، ما باید در مرور زمان اگر نواقصی در قانون اساسی وجود داشت آن را شناسایی و در عمل اگر نواقصی بود بر طرف و برای اجرای هر یک از این امور قانون مشخص وضع می کردیم. ما الآن خلا قانونی در حوزه هایی از اعمال حاکمیت داریم که اصطکاک پیدای می کرد با حقوق مردم. در ابتدا چنین دیدگاهی وجود داشت که تمرکز در فرد نباشد حتی برای رهبری هم در قانون اساسی پیش بینی شورای رهبری شده بود که اگر کسی به جامعیت کامل پیدا نشد، بتوانند شورایی اداره کنند. بله در دهه اول انقلاب و در زمان تصویب قانون اساسی نگاه اداره شورایی در کشور نگاه غالب بود.

■ **کمرنگ بودن نهادهای انتصابی و کنترلی هم به نظر می رسد ناظر بر همین امر بود. به نظر می رسد بیشتر کنترل و نظارت را بر عهده خود مردم گذاشته بودند.**

البته خیلی از نهادهای انتصابی به معنای امروزی در قانون اساسی وجود داشت اما طراحی قانون اساسی هم در رابطه با این نهادها به گونه ای بود که نظارت عمومی مردم حفظ می شد. مثلاً در مورد تعیین رئیس دیوان عالی کشور که رئیس شورای عالی قضایی هم بود، مشورت با نخبگان که همان حقوقدانان و قضات برجسته بودند پیش بینی شده است. باینکه این تعیین از اختیارات ولی فقیه بود اما بعد از مشورت با قضات انجام می شد.

یا خود رهبری که نماد انسجام بخشی و هماهنگی و نظارت بر عملکرد سه قوا بود؛ خود این نهاد اولاً منتخب خبرگان بود و ثانیاً تحت اشراف آنها بود که در اصل ۱۰۷ قانون اساسی به آن اشاره شده است. فقط در مورد نیروهای مسلح است که خود به خود در هیچ کجای دنیا پراکندگی وجود ندارد و اصل در آنجا وحدت فرماندهی و انضباط خاص نظامی است که در قانون اساسی فرماندهی کل قوا بر عهده ولی فقیه قرار گرفته است.

■ **اشاره کردید باید قانون را آسیب شناسی و اشکالات را بر طرف می کردیم. ما مشخصاً در سال ۶۸ اصلاح قانون اساسی را داشتیم. به نظر می رسد برخلاف رویه قانون اساسی ۵۸، صادر سال ۶۸ دوباره به سمت تمرکزگرایی پیش رفته ایم. برخی معتقدند به نوعی اداره شورایی در دهه ۶۰ نتیجه خوبی به لحاظ اداره کشور به همراه نداشت و به این جمع بندی رسیدند که باید برای جابک کردن سیستم سیاسی پراکندگی های موجود را متمرکز کرد. نظام های شورایی از صدا و سیما گرفته تا قوه قضائیه کنار رفت و مدیریت آنها شخص محور شد. مجمع تشخیص مصلحت نظام اگر چه قبلاً به نوعی بیان شده بود اما به عنوان یک نهاد انتصابی در قانون اساسی آمد. یعنی نهادهای انتصابی در اصلاح قانون پررنگ تر شدند. به نظر شما این موضوع، بحث نمایندگی ها و نظام نمایندگی را دچار مشکل نکرد یا اینکه اصلاحاتی بود که گریزی از آن وجود نداشت؟**

نه. این مثال هایی که شما بیان کردید همه از یک جنس نیست. همان طور که اشاره کردید تجربه ۱۰ ساله برای یک نظام جدید کافی بود. ما تجربه پیشین هم نداشتیم و نمی توانستیم و نمی خواستیم از یک نظام آماده مانند فرانسه و انگلیس کپی برداری کنیم. قانون اساسی آنها هم در فرآیند تکامل بارها تغییر کرد. مادر تجربه به این جمع بندی رسیدیم که در برخی حوزه ها مدیریت شورایی با سرعت عمل و فلسفه وجودی آنجا منافات دارد یا اگر منافات نداشته باشد بدست کارها را آهسته می کند و از همین نظر مصالح مردم آسیب می بیند. مثلاً در کار قضا. در قوه قضائیه یک بخش اداره قوه است و بخش دیگر صدور رأی است. در همه جای دنیا رأی به وسیله قاضی صادر می شود اما در مراحل رأی

مرحوم امام (ره) حضور و رأی مردم را صرفاً از باب تکلیف شرعی نمی دانسته اند بلکه آن را یک حق تلقی می کرده اند.

ایشان معتقد بودند اگر مردم نباشند، اولاً حکومت دینی تحقق پیدا نمی کند و ثانیاً اگر مردم نیابند چنین تکلیفی دیگر از عهده فقیه و فقها هم ساقط است.

اطمینان دارم که امام در سال ۵۸ وقتی فرمودند برای اصل نظام رفتار دوم برگزار کنیم، اگر اکثریت مردم به جای آری نه گفته بودند امام بر می گشتند قم و می گفتند تکلیف از من ساقط شده است

ممکن است شورایی برای وحدت رویه وجود داشته باشد یا به خاطر اهمیت مسأله جمع قضاات رأی را صادر کنند اما نهایتاً حکم به وسیله قاضی انشا می شود. مسئولان اداره قوه قضائیه رأی صادر نمی کنند و این بخش در قانون اساسی تغییر نکرده است. مفروضات این است که نمی شود چیزی را بر قاضی تحمیل کرد اما اداره قوه قضائیه قبلاً شورایی بود. این شورا چند نفر بودند که نصب آنها از طرف رهبری انجام می شد. اختلاف نظر بین آنها در خصوص نحوه اداره، کار را به بن بست رساند و اختلاف آنها ربطی به قوانین نداشت چون آیین دادرسی و دیگر مقررات قضایی را مجلس تصویب می کرد بنابراین قوه قضائیه در این بخش مجری مصوبات مجلس بود البته بخشی از لوائح را دولت با هم نظری قوه قضائیه تهیه می کرد. چون اعضای شورا هم منصوب بودند از حیث مردم سالاری خیلی تغییر پیدا نمی کرد. آنها ۵ نفر بودند و حالا یک نفر شده بود.

در رابطه با صدا و سیما و اشکال کار به وسیله شورا که آن شورا هم باز منتخب مستقیم مردم نبود؛ شورایی بود که نماینده قوه مجریه و قضائیه و مجلس بود. آن هم شورای اجرایی بود و باید رئیس انتخاب می شد و آن شورا هم نقش هیأت مدیره داشت و به نوعی مجمع عمومی تلقی می شد این هم خیلی تفاوت نکرده با وضع فعلی که رئیس سازمان را رهبری تعیین می کند اما نظارت بر آن به وسیله سه قوه اعمال می شود. به نظر من اگر قانون اساسی اصلاح شده درست اعمال شود و قانون اداره صدا و سیما درست تصویب شود، این شکل اصلاح شده کارایی بیشتری دارد چرا که قانونی را که مجلس تصویب می کند مدیر عامل موظف است به آن عمل کند و لا غیر. مثل قوه قضائیه که قوانین مرتبط آن را مجلس تصویب می کند و رئیس قوه باید مراقب باشد به قانون عمل شود.

البته قانون اداره صدا و سیما به مجلس رفته اما بر اساس بعضی تفاسیر نادرست هر روز به تأخیر می افتد. اما آنچه در قانون اساسی اصلاح شد خیلی اشکالی به آن وارد نیست. تنها نهادهای که شورایی در آنجا بر داشته شد رهبری بود که ما حداقل تجربه شورایی رهبری را نداشتیم و بعد هم پیش بینی می شد که باشکلی که در شورای عالی قضایی پیش آمده و فقها که خودشان را مجتهد می دانند و شرعاً باید به اجتهادشان عمل کنند واقعاً چشم انداز شورای رهبری چشم انداز کارآمدی نبود. تصور می شد که حتماً اختلافات در عالی ترین سطح بالایی گیرد مثلاً فرض کنید برای تعیین فرماندهان عالی نظامی در زمان جنگ و صلح و دیگر مواقع ممکن است اختلاف نظر هایی ایجاد شود. به هر حال شورای رهبری یک فرضی بود که طرفداران جدی هم داشت. در بازنگری هم آن طور نبود که اتفاق نظر در برداشتن شورایی باشد. برخی بزرگان فعلی نظام طرفدار شورایی بودند اما زمانی که به سراغ مصداق می رفتند می دیدند که یک ترکیب نامنسجم خواهد شد، از این روترسیدند. اما همان جاهم گر چه ولایت بر فرد متمرکز شد اما اهرم های انتخابی و نظارتی از سوی خبرگان وجود داشت.

در رابطه با مطلق بودن ولایت، این یک بحث گشدار اختلافی است که معنای اطلاق چه هست. آیا مطلق بودن یعنی فرافقانونی و اینکه ولی فقیه در هر موردی هر گونه که خواستند عمل کنند که حتماً معنای مطلق بودن این نیست. اولاً این اطلاق به سه قید بزرگ مصلحت، عدالت و علم مقید است. که این مصلحت در قالب مدیر و مدیر آمده است.

■ **چه کسی بر این قیود نظارت دارد؟**

خبرگان. ما باید خبرگانی داشته باشیم که بر این امور نظارت کند. به تعبیر